

پژوهش‌های ایرانشناسی، سال ۸، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۷  
(از ص ۵۹ تا ص ۷۳)

## پایندانی به تن و ضمانه بالنفس

پدram جم<sup>۱</sup>

استادیار تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

تاریخ دریافت مقاله: ۹۷/۱۰/۲۶؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۷/۱۲/۲۰

### چکیده

حقوق خصوصی زرتشتیان دوره ساسانی که در *مادیان هزار دادستان* منعکس شده دو نوع پایندانی (ضمانت) را بازمی‌شناسد: پایندانی به خواسته (pāyandānīh pad xwāstag) و پایندانی به تن (pāyandānīh pad tan). مورد نخست که با ضمانه بالشیء / ضمانه بالمال در فقه اسلامی قابل مقایسه است ابهام کمتری دارد، اما مورد دوم به دلیل فرمول‌بندی ظاهراً پیچیده و تا حدی به سبب زمینه حقوقی کمتر شناخته‌شده آن، تا کنون به درستی شناسایی و بررسی نشده و ارتباط عناصر آن مبهم باقی مانده است. برداشت ناصحیح و ترجمه‌های نادرست این موارد به برابری‌های واژگانی همچون tan/برده انجامیده و نتایج حقوقی اشتباهی همچون فرض بردگی در اثر بدهکاری در حقوق زرتشتی ساسانی را پدید آورده است. مقایسه این موارد با نوعی از ضمانت در فقه اسلامی که ضمانه بالنفس نامیده می‌شود و فرمول‌بندی و زمینه معنایی و حقوقی آن نیز به خوبی شناخته شده، حل معمای آنها را ممکن می‌کند. این مقاله قرابت این موارد حقوق زرتشتی ساسانی با موارد مشابه در فقه اسلامی را نشان می‌دهد.

**واژه‌های کلیدی:** حقوق خصوصی زرتشتی، متون حقوقی فارسی میانه، *مادیان هزار دادستان*، پایندانی، ضمانه بالنفس، فقه اسلامی.

## مقدمه

موضوعات مرتبط با حقوق خصوصی زرتشتیان دوره ساسانی در چند رساله فارسی میانه مطرح شده است. مهم‌ترین آنها *مادیان هزار دادستان* (از این پس: *مادیان* یا MHD)، مشتمل بر احکام حقوقی (دادستان) است که فرخ‌مرد و هرامان گرد آورده است. بیش از یک قرن از زمان چاپ عکسی تنها دستنویس به‌جامانده از *مادیان* می‌گذرد و طی این مدت کوشش‌های فراوانی برای حل دشواری‌های آن صورت گرفته است.<sup>(۱)</sup> اگرچه مطالعات پژوهشگران به پیشرفت‌های چشم‌گیری در این زمینه منتهی شده، برخی مشکلات *مادیان* همچنان ناگشوده باقی مانده است. در این میان، موردی از حقوق خصوصی که به نوعی از پابندانی (ضمانت) مربوط است، تا حدی به سبب فرمول‌بندی پیچیده آن و تا حدی به دلیل زمینه حقوقی ناشناخته‌اش، با تفسیرهای نادرست و دور از ذهن همراه بوده است.

*مادیان* موارد حقوقی مرتبط با یکدیگر را معمولاً به دنبال هم در فصل‌های دارای عنوان می‌آورد. بندهای مربوط به پابندانی به تن ذیل «فصل هم‌پابندانی و پابندانی و شراکت» (dar ī ham-pāyandānīh ud pāyandānīh ud hambāyīh) آمده‌اند و از سطر دوازدهم صفحه ۵۷ تا سطر شانزدهم صفحه ۵۸ دست‌نویس *مادیان* را در بر می‌گیرند؛ مورد دیگری هم در سطرهای یکم تا سوم صفحه ۸۹ آمده است. از آنجا که نظام حقوقی زرتشتیان دوره ساسانی از نوع حقوق عرفی است و بر رویه و سابقه قضایی استوار است و تنها احکام حقوقی واقعی یا نظری را شامل می‌شود، تعریفی برای اصطلاحات حقوقی ارائه نمی‌کند و گردآورنده *مادیان* آشنایی پیشین مخاطب با آن مفاهیم را مسلم می‌انگارد. بنابراین، حل دشواری‌های متن تنها با تجزیه و تحلیل درونی آن موارد ممکن است و اگر موارد قابل قیاس برای آن در نظام‌های حقوقی دیگر یافت شود، به کمک مقایسه.

موارد پابندانی به تن تا کنون موضوع تحقیق مستقلی نبوده، اما این موارد در خلال بررسی‌های دیگر (بارتلمه، پالیارو) و نیز در آثار پژوهشگرانی که کل *مادیان* را به زبان‌های امروزی ترجمه کرده‌اند (پریخانیان، ماتسوخ) مطالعه و تفسیر شده است. این پژوهشگران عمدتاً با در نظر داشتن حقوق رومی و مفروضات آن، به حقوق زرتشتیان دوره ساسانی نگرسته‌اند و از آنجا که این نوع پابندانی (ضمانت) در حقوق رومی ناشناخته است، موارد پابندانی به تن را به شیوه‌های دیگری ارزیابی و تفسیر کرده‌اند.

بارتلمه، پیشگام مطالعهٔ *مادیان* و حقوق زرتشتیان ساسانی، یکی از موارد مربوط به پایندانی به تن (*مادیان* ۵۸، ۴-۱۱) را رهن مال در عوض دین تفسیر کرده است. پس از او، پالیارو نیز ذیل پژوهشی که به رهن مال در عوض دین اختصاص داده، همان تفسیر را از بند مورد نظر به عمل آورده است (Bartholomae, 1918: 9-10; Pagliaro, 1935: 306). از آنجا که در رهن مال (*Antichresis*)، بدهکار در قبال دین خود مالی را به گرو به دائن می‌دهد و بهره‌مندی دائن از منافع مال گرو موجب استهلاک دین می‌شود، موارد پایندانی به تن را هم به همان مفهوم در نظر آورده‌اند و تسلیم تن به دائن (رک. بعد) را گرو نهادن تن در قبال وام پنداشته‌اند و تن را برده معنا کرده‌اند که گویا کار او نزد دائن وام را مستهلک می‌کند. همین تفسیر در تحقیقات جدیدتر بیش‌وکم تکرار شده است. پریخانیان نیز تن را برده و *pad tan* را «به عنوان برده، به جای برده» (as a slave/servi) ترجمه کرده است (Perikhanian, 1997: 149; cf. Shaki, 1992: 221-226; Perikhanian, 1983: 635). نظر ماتسوخ تا حدی با نظر پریخانیان تفاوت دارد. او تن را شخص غیرآزاد یا نیمه‌آزادی می‌داند که به لحاظ فیزیکی به عنوان ضمانت یک وام معین می‌شود یا ضامن یک بدهی می‌شود. به زعم او، بردگی تن زمانی روی می‌داد که وام‌گیرنده از بازپرداخت دین خود عاجز می‌شد. در آن صورت وام‌دهنده می‌توانست تن را برای خودش بردارد و او را برده کند (Macuch, 1993: 401; Macuch, 1988: 763-766; Macuch, 2016: 24-25; no. 11; Macuch, 2010: 197). چنین معنای نادرستی برای *tan* از ترجمه‌ها و تحقیقات مرتبط با *مادیان* به آثار دیگر راه پیدا کرده و *tan* یکی از واژه‌های اطلاق‌شده به برده در فارسی میانه ذکر شده است (Wiesehöfer, 2001: 178; Colditz, 2009: 58-59; Daryaee, 2009: 83).

دیگر نتیجهٔ این نوع تفسیر آن‌که بر پایهٔ همان موارد پایندانی به تن، یکی از راه‌های تبدیل شخص آزاد به برده را بردگی در اثر دین یا ناتوانی از بازپرداخت وام (*Schuld knechtschaft/ debt slavery*) دانسته‌اند. سطور آینده ماهیت پایندانی به تن در حقوق خصوصی زرتشتیان دورهٔ ساسانی را بررسی می‌کند و اعتبار تفسیرهای پیشین را به محک ارزیابی می‌زند.

### ۱. پایندانی به تن

چنان‌که ذکر شد، *مادیان* موضوعات حقوقی را تعریف و طبقه‌بندی نمی‌کند، اما از موارد ذکرشده برای پایندانی می‌توان دو نوع پایندانی را در حقوق زرتشتیان دورهٔ ساسانی

بازشناخت: ۱. پایندانی به خواسته/مال (pāyandānīh pad xwāstag) و پایندانی به تن (pāyandānīh pad tan). موارد پایندانی به خواسته با فرمول‌هایی همچون u-m pad ēn xwāstag pāyandān hēm بیان شده‌اند.<sup>(۲)</sup> موارد پایندانی به تن با فرمول‌هایی بیان شده‌اند که پس از این بررسی خواهند شد.

به نحو مشابه، فقه اسلامی نیز دو نوع ضمانت را می‌شناسد: ۱. ضمانه بالشیء (ضمانه بالمال) و ۲. ضمانه بالنفس (کفاله بالنفس). از حیث اصطلاح، ضمانه بالشیء آشکارا با pāyandānīh pad xwāstag در فارسی میانه برابر است. همسانی pāyandānīh pad tan و ضمانه بالنفس را هم برگردان‌های کهن متون فقهی عربی به فارسی تأیید می‌کنند (نک بعد). برابری نفس: تن و بالنفس: به تن در برگردان‌های کهن قرآن و فرهنگ‌های کهن عربی - فارسی تأیید می‌شود.<sup>(۳)</sup> ضمانه بالشیء نوعی از ضمانت است که طی آن، شخصی برابر شخص دیگر ادای دین شخص سوم را تضمین می‌کند. اما ضمانه/کفاله بالنفس در فقه اسلامی نوعی ضمانت است که طی آن، شخصی برابر شخص دیگر متعهد به احضار شخص سوم می‌شود.<sup>(۴)</sup> فقه اسلامی متعهد را کفیل، طرف دیگر را مکفول له و شخص سوم را مکفول/مکفول عنه می‌خواند. مقایسهٔ موارد پایندانی به تن در حقوق زرتشتی با موارد ضمانه بالنفس در فقه اسلامی ارتباط منطقی عناصر جمله‌های فارسی میانه و برابری‌های اصطلاحات حقوقی فارسی میانه و اصطلاحات عربی را آشکار می‌کند و حل معمای بندهای فارسی میانه را میسر می‌سازد. بند زیر از جهت مشخص کردن طبیعت پایندانی به تن و ارتباط میان اشخاص دخیل در آن اهمیت شایانی دارد:

MHD 58, 9-11

ka Farrox Mihrēn pad tan az Ādurfarrōbay abāz padīrēd, Ādurfarrōbay agar ka xwāhēd Farrox Mihrēn abespārēd, enyā pādixšāy ka pad gōhrīgānīh ī Mihrēn Farrox griftār kunēd.

اگر فرخ مهرین را به تن از آدرفرنیغ بازپذیرد، آدرفرنیغ زمانی که بخواهد فرخ [باید] مهرین را تسلیم کند؛ وگرنه مجاز است که به عوض مهرین، فرخ را گرفتار کند.<sup>(۵)</sup>

در اینجا مسئلهٔ حقوقی به صورت جمله‌های شرط و جواب شرط مطرح می‌شود. جمله‌های شرطی از چنین الگویی پیروی می‌کنند:

1. ka A B pad tan az C abāz padīrēd,
2. C ka xwāhēd, A B abespārēd,
3. enyā pādixšāy ka, pad gōhrīgānīh ī B, A griftār kunēd.

A, B و C سه شخص‌اند که در یک رابطه حقوقی با یکدیگر قرار گرفته‌اند. A فاعل جمله نخست و آغازگر این رابطه حقوقی است. فعل جمله، *abāz padīrēd*، بر رابطه حقوقی فی‌مابین دلالت می‌کند و دو مفعول دارد، یکی مفعول مستقیم (B) و دیگری مفعول حرف اضافه (C) که پس از *az* آمده است. رابطه فعل با دو مفعول آن کلید بازگشایی این فرمول است.

فرهنگ‌های کهن عربی - فارسی برابری‌های اصطلاحات حقوقی فارسی میانه و عربی بندهای بالا را روشن می‌کنند. مقدمه *الأدب «ضَمِنَ لَهُ كَذَا»* را «پذیرفت بر فلان چیزی» و «*كَفَلَ غَنَةً*» را «پذیرفتار شد از وی او را» و «*قَبَلَ بِهِ*» را «پذیرفتاری کردش، پایندانی کرد او را» معنا کرده است (زمخشری، ۱۸۴۳: ۱۶۵-۱۳۳-۱۰۰). همان فرهنگ کفیل، ضامن و قبیل را برابر «پایندان» و «پذیرفتار» آورده است (زمخشری، ۱۸۴۳: ۱۶۵-۱۰۰). تکمله *الأصناف* نیز کفیل را «پذیرفتار» معنا کرده (کرمینی، ۱۳۸۵: ۵۶۲) و کتاب *البلغة* هم *الكفيل، القبيل و الزعيم* را برابر با پایندان آورده است (کردی نیشابوری، ۲۵۳۵: ۳۶۴). این برابری‌ها نشان می‌دهند که A فاعل فعل *abāz padīrēd* همان پایندان/پذیرفتار/کفیل و تعهد حقوقی فی‌مابین آن سه شخص از نوع پایندانی (ضمانت) است.

رابطه فعل دومفعولی فرمول بالا و دو مفعول آن با مقایسه برگردان فارسی «*كَفَلَ غَنَةً*» و «*كَفَلَ بِهِ*» روشن می‌شود. مقدمه *الأدب «كَفَلَ غَنَةً»* را «پذیرفتار شد از وی او را» ترجمه کرده، اما «*كَفَلَ بِهِ*» را «پایندانی کرد او را، پذیرفتاری کرد او را» برگردانده و در مثال «*كَفَلَ الْيَتِيمَ* پذیرفتاری کرد یتیم را» معنا را با یک مفعول نشان داده است. از اینجا معلوم می‌شود که مفعول مستقیم فعل *abāz padīrēd* کسی است که پذیرفتاری/پایندانی (کفالت/ضمانت بالنفس) بر او واقع شده و مفعول حرف اضافه کسی است که پایندانی به نفع او صورت گرفته است. بنابراین، B برابر با مکفول و C برابر با مکفول له فقه اسلامی است و *pad tan abāz padīrīftan* همان پذیرفتاری/پایندانی/کفاله بالنفس است.

از جمله نخست آشکار می‌شود که A تعهدی در قبال C دارد. در بالا روشن شد که این تعهد از نوع پایندانی است و B متعهد اصلی است و پایندانی به نفع C صورت می‌گیرد. جمله دوم مشخص می‌کند که A متعهد است در زمانی که C طلب کند B را به C تحویل دهد، وگرنه C مجاز است به عوض B که A از تحویلش ناتوان است یا از تحویل وی سر باز زده، A را گرفتار کند. مفهوم دقیق این تعهد با مقایسه موارد ضمانه

بالنفس در فقه اسلامی روشن می‌شود. مورد زیر در *المقنع* شیخ صدوق (درگذشته ۳۸۱ هـ.ق) طبیعت ضمانه بالنفس و تفاوت آن با ضمانه بالمال را نشان می‌دهد و برابری‌های واژه‌های عربی - فارسی میانه را آشکار می‌کند:

و إذا كان لرجل علي صاحبه حق فضمنته بالنفس فعليك تسليمه، و علي الإمام أن يحبسك حتى تسلمه، و إن ضمنته بالمال فعليك بالمال (شیخ صدوق، ۱۳۸۴: ۳۷۸).

بنابراین در ضمانه بالمال، ضامن با مال خود ضمانت می‌کرده است و در ضمانه بالنفس با نفس (تن) خود. در ضمانه بالنفس ضامن باید شخص مورد ضمانت را تسلیم صاحب حق کند وگرنه امام، ضامن را تا زمان تسلیم وی در حبس نگاه می‌دارد.

در ادامه برابری‌های فارسی - عربی و در ارتباط با موارد فقه اسلامی که پیش از این نقل شد این را هم باید افزود که مقدمه *الأدب* «سَلَّمَهُ إِلَيْهِ فَتَسَلَّمَهُ مِنْهُ» را «بسپردش بوی و پذیرفتش ازو» معنا کرده است (زمخشری، ۱۸۴۳: ۲۵۷). برگردان فارسی معتقد *الامامیه* (سده هفتم هجری) از بندی مربوط به ضمانه بالشخص (کفاله بالبدن) در *غنیة النزوع* ابن زهره ارتباط اصطلاحات حقوقی عربی - فارسی نو را نشان می‌دهد و بر تداوم و پیوند میراث زبانی ایران از دوره میانه به دوره جدید زبان فارسی صحه می‌گذارد:

چون شخصی را بتن پایبندانی کند و ضمان کند حاضر کردن وی را، بشرط آنکه زنده باشد، صحیح است بی خلاف. و اگر مطالبت کنند وی را که حاضر آور، نیاورد، لازم بود بر وی ادای آنچه بر وی ثابت باشد. «معتقد *الامامیه*، ۱۳۳۹: ۳۷۶» «و إذا تكفل ببدن إنسان، و ضمن إحضاره بشرط البقاء، صح بلا خلاف ... و إذا طوبل بإحضاره، و هو حي، فلم يحضره، لزمه أداء ما يثبت عليه في قول من أجاز كفاله الأبدان (ابن زهره، ۱۳۷۵: ۲۶۲).

با در نظر گرفتن مطالب بالا رابطه معنایی اجزای فرمول فارسی میانه روشن می‌شود: فرخ پایبندانی مهرین را در برابر آذر فرنیغ می‌پذیرد. فرخ تعهد می‌کند مهرین را در زمانی که آذر فرنیغ بخواهد به او تسلیم کند، وگرنه آذر فرنیغ مجاز است فرخ را به عوض (*pad gōhrīgānih*) مهرین به حبس بیندازد.

\*\*\*

ادامه بند بالا معلوم می‌کند که پایبندان (کفیل/فرخ) می‌تواند بدون اذن تن (متعهد اصلی/مهرین)، پایبندانی او را بپذیرد. در این صورت پایبندان می‌تواند او را رها کند و تا زمانی که او را نگاه دارد، به ادامه آن مجاز است و زمانی که مهرین را مطالبه کنند، به گرفتن او و نگاه داشتنش مجاز است. اما اگر او (مهرین) را تا زمان مطالبه رها کند، بدون رضایت مهرین مجاز نیست او را تسلیم کند:

MHD 58, 11-14

ud ka Farrox jud az xwāhišn ī Mihrēn, Mihrēn pad tan az Ādurfarrōbay abāz padirēd, Farrox Mihrēn be hišt pādixšāy ud tā dārēd pad dāštan ud ka xwāhēnd pad grift ud dāštan pādixšāy ōwōn čiyōn Ādurfarrōbay-iz būd, ud ka be hišt tā xwāhēnd jud az hunsandih ī Mihrēn abāz abespārdan nē pādixšāy.

و اگر فرخ بدون تقاضای مهرین، مهرین را به تن از آذرفرنبغ بپذیرد، فرخ مجاز است مهرین را رها کند و تا زمانی که نگاه دارد به نگاه داشتن [مجاز است] و اگر تقاضا کنند به گرفتن و نگاه داشتن، مجاز باشد همچنان که آذرفرنبغ هم [مجاز] بوده است. و اگر رها کرد، تا زمانی که تقاضا کنند بدون رضایت مهرین به تسلیم دوباره مجاز نیست.

اگرچه مورد زیر اذن مکفول را به جهت دیگری مورد بحث قرار می‌دهد، از بابت این که اذن مکفول به کفیل در قبول کفالت در شرایط کفالت مؤثر بوده، مورد قابل قیاس دیگری را نشان می‌دهد: «و ان قضی الکفیل الدین فان کان ضمن عنه یاذنه رجع علیه و قیل لا یرجع حتی یضمن یاذنه و یدفع یاذنه و ان ضمن بغیر اذنه لم یرجع و قیل ان دفع یاذنه رجع و ان ضمن دیناً مؤجلاً فقضاء قبل الأجل لم یرجع قبل الأجل» (ابواسحاق شیرازی، ۱۸۷۹: ۱۲۰).

\*\*\*

ممکن بود قرار به تسلیم تن (متعهد اصلی) برای مدت معینی، مثلاً یک سال، تعیین شود. در این صورت اگر تن تا آن مهلت حاضر نبود، کفیل می‌توانست تا سپری شدن یک سال تن را تسلیم نکند. اما اگر تن حاضر بود و او را تسلیم می‌کرد، مکفول له ملزم به بازپذیرفتن تن بود:

MHD 57, 16-58, 3

ka Ohrmazd rōz Farrox ud Wahman rōz ka Mihrēn kard kū-“m tā ēw<sup>(6)</sup> sāl Farrox pad tan az Ādurfarrōbay padirift”, tā ēw<sup>(7)</sup> sāl. ud ka gōwēd kū-“m Farrox pad tan az Ādurfarrōbay <i> padirift” az ān čiyōn xwāhišn<sup>(8)</sup> ī tan sāl drahnāy az ān ī ka xwāst frāz tā ēw<sup>(9)</sup> sāl bowandag <ud> bawēd, ka tan nē mad ēstēd pādixšāy ka abāz nē abespārēd ud ka tan mad ēstēd ud abāz abespārd Ādurfarrōbay nē pādixšāy bē ka abāz padirēd.

اگر روز هرمزد، فرخ، و روز بهمن، مهرین توافق کرد که «تا یک سال فرخ را به تن از آذرفرنبغ بپذیرفتم»، تا یک سال [پایندانی برقرار باشد]. و اگر بگوید که «فرخ را به تن از آذرفرنبغ بپذیرفتم» از آنجا که تقاضا برای تن تا پایان سال از آن زمان که خواست تا یک سال تمام باشد، اگر تن حاضر نباشد، مجاز است که تسلیم نکند و اگر تن حاضر باشد و تسلیم کند، آذرفرنبغ باید بازپس بپذیرد.

ابواسحاق شیرازی (م ۴۷۶ هـ.ق)، فقیه شافعی، الزام مکفول له به قبول مکفول پیش از موعد تسلیم را چنین بیان کرده است: «و ان شرط فيه أجلاً طوالب عند المحلّ وان أحضره قبل المحلّ و ليس عليه ضررٌ في قبوله و جب قبوله و ان سلّم المكفول به نفسه برىء الكفيل» (ابواسحاق شیرازی، ۱۸۷۹: ۱۲۱).

مرغینانی (م ۵۹۳ هـ.ق)، فقیه حنفی، هم بیان مشابهی دارد: «فإن شرط في الكفاله بالنفس تسليم المكفول به في وقت بعينه لزمه إحضاره إذا طالبه في ذلك الوقت، وفاء بما التزمه. فإن أحضره، وإلا حبسه الحاكم، لامتناعه عن إيفاء حق مستحق عليه (مرغینانی، ۱۴۱۷: ۵/۲۹۳) ... ولو سلمه قبل ذلك برىء لأن الأجل حقه، فيملك إسقاطه كما في الدين المؤجل» (مرغینانی، ۱۴۱۷: ۵/۲۹۴).

محقق حلی (م. ۶۷۶ هـ.ق) هم موردی مشابه دارد: «إذا أحضر الغريم قبل الأجل، و جب تسلّمه، إذا كان لا ضرر عليه» (محقق حلی، ۲۰۰۸: ۲/۹۷) «هرگاه حاضر کند بدهکار را پیش از موعد، واجب است گرفتن طلب کار او را، هرگاه او را ضرری حاصل نشود» (محقق حلی، ۱۳۷۴: ۱/۲۴۴).

\*\*\*

در صورتی که پایبندانی برای مدت زمان معینی بود، با خاتمه آن، پایبندانی خاتمه می‌یافت و پایبندان باید تن (متعهد اصلی) را تسلیم می‌کرد:

MHD 89, 1-3

abāg ān ī {nibišt} <sup>(10)</sup> {kū ka} <sup>(11)</sup> gōwēd kū-“m tā ēw sāl pad tan az tō padīrift,” uzīd ēw sāl pāyandā{nīh} <sup>(12)</sup> nēst, bē tan abāz abespārīšn

همراه با آن نوشته شد که اگر بگوید که «تا یک سال به تن از تو پذیرفتم»، با سپری شدن یک سال [دیگر] پایبندانی نباشد، بلکه تن باید تسلیم شود.

نمونه بالا را می‌توان با مورد زیر در فقه شیعه مقایسه کرد: «و للمكفول له مطالبه الكفيل بالمكفول عنه عاجلاً إن كانت مطلقه أو معجله و بعد الأجل إن كانت مؤجله فإن سلمه تسليمًا تاماً فقد برئ و إن امتنع كان له حبسه حتى يحضره أو يؤدي ما عليه و لو قال إن لم أحضره كان علي كذا لم يلزمه إلا إحضاره دون المال و لو قال علي كذا إلى كذا إن لم أحضره و جب عليه ما شرط من المال» (محقق حلی، ۲۰۰۸: ۲/۹۶).

کفیل ممکن بود ملتزم شود که در صورت حاضر نکردن تن (متعهد اصلی)، مالی را به طرف دیگر (مکفول له) بدهد. به هر صورت، پایبندانی از فرمول‌بندی دقیقی پیروی می‌کرد که مستلزم به زبان آوردن لفظ *m padīrift* بود. تعهدی که بدون رعایت این قواعد صورت می‌گرفت فاقد اثرات مترتب بر پایبندانی بود. در نمونه‌ای که این قاعده



رعایت نشده، پایندان اگر چنانچه بدون تقصیر ناتوان از تسلیم می‌شد، حتی پس از توانا شدن به انجام آن، ملزم نبود که نه شخص تعهدشده را تسلیم کند و نه مبلغ توافق‌شده را بدهد:

MHD 58, 4-9

ka Farrox abāg Ādurfarrōbay paymān kunēd kū “ka tō Mihrēn xwāhēh Mihrēn ō tō abespārom, enyā 200 be dahom,” ud pas Ādurfarrōbay Mihrēn az Farrox xwāhēd ud Farrox Mihrēn nē abespārēd, ud agar Farrox pad abespārdan ī Mihrēn a-tuwānīg ud pad ān a-tuwānīgih a-wināh, ka-z pas ō tuwānīgih rasēd tan nē abespārišn ud 200-iz nē. agar-iš guft kū-“m padīrift” ka-z pad ān ēwēnag a-tuwānīg be bawēd ēg-iz čiyōn ō tuwānīg(ih) rasēd tan abāz abespārišn.

اگر فرخ با آذرفرنیغ پیمان کند که «اگر تو مهرین را بخواهی مهرین را به تو می‌سپارم، وگرنه دویست [درهم] بدهم»، و سپس آذرفرنیغ مهرین را از فرخ بخواهد و فرخ مهرین را تسلیم نکند و اگر فرخ به تسلیم کردن مهرین ناتوان و در آن ناتوانی بی‌تقصیر باشد، حتی اگر بعد به توانمندی برسد، [می‌تواند] تن را تسلیم نکند و دویست [درهم] هم ندهد. اگر او گفت که «پذیرفتم»، اگر به همان ترتیب ناتوان باشد آنگاه چنانچه به توانایی برسد، باید تن را تسلیم کند.

در این بند فرخ، پایندان/پذیرفتار (کفیل، قبیل)؛ مهرین، تن (متعهد اصلی) و آذرفرنیغ مکفول‌له است. فرخ با به زبان آوردن این جمله که «اگر تو مهرین را بخواهی مهرین را به تو می‌سپارم، وگرنه دویست [درهم] بدهم» متعهد به تسلیم مهرین به آذرفرنیغ می‌شود. اگر چنانچه آذرفرنیغ مهرین را از فرخ درخواست کند و فرخ مهرین را تسلیم نکند، اگر فرخ در تحویل مهرین ناتوان باشد و در آن مورد تقصیری نداشته باشد، اگر بعدها هم قادر به آن شود، نیازی به تسلیم مهرین نیست و پرداخت دویست (درهم) هم لازم نیست. اما اگر گفته باشد که «من پذیرفتم» حتی اگر ناتوان از تسلیم او بوده باشد، چنانچه بعداً توانا شود، باید متعهد اصلی را تسلیم کند.

در بند بالا تلویحاً آشکار می‌شود که در کفالت تنها رضایت کفیل و مکفول‌له شرط است و رضایت متعهد اصلی (مکفول) شرط نیست.

\*\*\*

در بند زیر صحبت از عبارت ایرادشده در هنگام قرارداد پایندانی به تن است. تغییر در عبارت‌پردازی به تعبیری متفاوت می‌انجامد:

MHD 57, 12-14

ka gōwēd kū-“m Farrox pad tan az tō padīrift,” ud ēn nē gōwēd kū-“š abāz abespārom,” tuwān guftan kū-“t dārišn ō man nē abespārd.”

اگر بگوید که «فرخ را به تن از تو پذیرفتم»، و این را نگوید که «او را باز پس دهم»، می‌توان گفت که «تو نگاهداری را به من نسپردی».

ممکن بود دو پابندان به اتفاق، تعهد به احضار تن (مکفول) را بپذیرند. بند زیر به دلیل افتادگی دو سه واژه ابهام دارد، اما تردیدی نیست که مضمون کلی آن، پابندانی دو شخص به اشتراک است:

MHD 57, 14-16

ka Ohrmazd rōz, Farrox, ud Wahman rōz, ...<sup>(13)</sup> az Pusag andar Ādurfarrōbay kard kū-“m Mihrēn pad tan az tō padīrift”, pāyandānīh har dō xūb.

اگر روز هرمزد، فرخ، و روز بهمن، ... پوسگ؟ با آذرفرنبغ تعهد کرد که «مهرین را به تن از تو پذیرفتم»، پابندانی هر دو شخص جایز است.

مقایسه کنید با موردی مشابه در فقه اسلامی: «وَلَوْ تَكَفَّلَ بِالرَّجُلِ الْوَاحِدِ رَجُلَانِ، جَازَ» (ابن قدامه، ۴/۱۳۸۸: ۴۱۰).

\*\*\*

اگر پابندان از دنیا می‌رفت، وراثت وی ملزم بودند که تن (متعهد اصلی) را به مکفول له تسلیم کنند:

MHD 58, 14-16

ka Farrox Ādurfarrōbay pad tan az mard-ē <abāz> padīrēd, widard-iz Farrox, xwāstagdārān<sup>(14)</sup> ī Farrox Ādurfarrōbay abāz abespārišn.

هنگامی که فرخ، آذرفرنبغ را به عنوان تن از مردی بپذیرد، با درگذشت فرخ وراثت فرخ باید آذرفرنبغ را تسلیم کنند.

\*\*\*

از مجموع موارد بالا معلوم می‌شود که پابندانی به تن در حقوق زرتشتیان دوره ساسانی با ضمانه بالنفس در فقه اسلامی چه به حیث اصطلاح و چه به لحاظ مفهوم و کاربرد حقوقی قابل مقایسه است و تفاوت چندانی با آن ندارد.

موارد پابندانی به تن دلایل احضار تن (متعهد اصلی) را ذکر نمی‌کنند، چنان‌که در فقه اسلامی نیز معمولاً بحث بر سر احضار مکفول است و درباره دلیل آن سخنی به میان نمی‌آید. اما از مواردی که در متون فارسی دوره اسلامی ذکر شده می‌توان پاره‌ای از دلایل احضار شخص و ضامن شدن شخص دیگری به احضار او را دریافت. در نامه‌ای که ارباب خراج قم به المقتدر بالله (۲۹۵-۳۲۰ هـ) نوشتند، به انتخاب و نصب جهبذ بنا به رسم کهن اشاره کردند و خود بر جهبذ به تن پابندان شدند: «و بر ما واجب شد اقامت و نصب کردن جهبذ و ضامن شدن نفس و وجود او و آنچه به دست و تحویل او

آید. پس ما اختیار کردیم و برگزیدیم از بهر این معنی فلان بن فلان جهبذ را و ما او را نصب کردیم و جهبذ خود گردانیدیم تا اموال این کوره لهنه السنه الخراجیه و بقایای ما قبل آن در تحت الید و تصرف او آیند و ما ضامن نفس و وجود او شدیم و آنچه از اموال خراج به قبض و تحت الید او آید، مادام که جهبذ در دست او باشد ... بر آنک هر یک از ما کفیل و پایندان نفس این جهبذ بود و هر یک از ما ضامن شود از آنچه به قبض و تصرف او آید و هرگاه که از ما طلب حضور او نمایند، ما او را حاضر گردانیم و از عهده آنچه واجب بود برو بیرون آییم» (قمی، ۱۳۶۱: ۱۵۱). در حکایتی از *داستانهای بیدپای*، بازرگان طرار بر بازرگان ابله دعوی ربودن زر کرد و ریش او را گرفت و پیش قاضی برد. قاضی از بازرگان طرار گواه خواست و او درختی را که زر زیر آن بود گواه قرار داد. قاضی قرار کرد روز بعد به گواهی درخت گوش دهد و بازرگان ابله را تا روز دگر به پایندان داد (بخاری، ۱۳۶۹: ۱۲۳). در داستان سمک عیار، طرمشۀ زندانبان پس از گریختن زندانیان برای آن که فرصتی برای جستن و یافتن سمک و گریختگان بیابد به شاه گفت «ده معروف در پایندان دارم». او «ده کدخدای معروف را پیش شاه برد تا او را بر خود گرفتند» (ارجانی، ۱۳۶۲: ۱۵۴). این موارد نشان می‌دهد که تعهد به احضار، به دلایل گوناگون روی می‌داد. از سوی کسی که پایندانی به نفع او صورت می‌گرفت (مکفول له)، اینها می‌توانست مواردی نظیر اطمینان به ادای تعهد متعهد اصلی (تن)، فی‌المثل تحویل خراج تعیین‌شده به حاکم یا عامل او، و اطمینان به حضور متهم در دادگاه یا بازگشت شخصی که دین بر عهده اوست به نزد شخص ذی‌نفع باشد.

### ۳. نتیجه

پایندانی به تن میان سه شخص صورت می‌گرفت: پایندان (کفیل)؛ کسی که پایندان پایندانی او را می‌پذیرفت (متعهد اصلی/tan)؛ کسی که پایندانی به نفع او صورت می‌گرفت (مکفول له). پایندانی با به زبان راندن *m(A) B pad tan az C padirift* به وقوع می‌پیوست و بنا بر آن، پایندان در برابر مکفول له متعهد به سپردن (تسلیم/abesparidan) شخص ثالث (tan) می‌شد. پایندانی با مرگ پایندان تمام نمی‌شد و وراثت پایندان متعهد به سپردن تن بودند. پایندان ممکن بود تعهد کند که در صورت تسلیم نکردن تن، مالی را به عوض آن به مکفول له پرداخت کند. همچنین ممکن بود دو شخص مستقلاً پایندانی کسی را بپذیرند. موارد پایندانی به تن در حقوق زرتشتیان و ضمانه بالنفس در فقه اسلامی، چه از حیث اصطلاحات و عبارات حقوقی، چه از حیث ساخت دستوری

جملات و چه از حیث مضمون کلی و جزئی، شباهت چشم‌گیری دارند. مقایسه آنها نشان می‌دهد که تا چه میزان متون فقه اسلامی می‌توانند برای بازگشودن دشواری‌های متون حقوقی فارسی میانه راهگشا باشند. تاکنون پژوهشگران یکی از راه‌های تبدیل شخص آزاد به برده در حقوق زرتشتیان دوره ساسانی را بردگی در اثر دین یا وام می‌دانستند. اما در این مقاله نشان داده شد که همگی این موارد به پایدانی به تن (ضمانه بالنفس) مربوطند. اکنون باید موضوع بردگی در اثر دین را دست‌کم تا زمانی که شاهی برای اثبات وجود آن از دوره ساسانی به دست نیامده، کنار گذاشت.

### پی‌نوشت‌ها

۱. آغاز و انجام دستنویس *مادیان* افتادگی دارد. بخش به‌جامانده هم دو پاره است. چاپ عکسی پاره نخست مشتمل بر ۵۵ برگ را مودی در ۱۹۰۱ (رک. Modi, 1901) و پاره دوم شامل ۲۰ برگ را انکلساریا در ۱۹۱۲ در بمبئی منتشر کرده است:

*The Social Code of the Parsis in Sasanian Times or The Madigân-i-Hazâr Dâdistân. Part II*, by Ervad Tehmuras Dinshaw Anklesaria, with an introduction by Jivanji Jamshedji Modi, 1912, Bombay.

۲. برای موارد پایدانی به خواسته و کاربرد این فرمول رک. *مادیان*، ۵۷: ۲-۱۲، ۵۹: ۶-۱۰.

۳. رک. قرآن ۴۵/۵ (كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ...): «و بنبشتیم بر ایشان اندران که: تنی بتنی، و چشمی بچشمی...» (ترجمه تفسیر طبری، ۱/۱۳۹۳: ۴۰۶) «و نوشتیم بر ایشان در وی ک تنی به تنی و چشمی به چشمی...» (ترجمه قرآن ماهان، ۱۳۸۳: ۷۸) «و نوشتیم بر ایشان در آن که تن به تن و چشم به چشم...» (برگردانی کهن از قرآن کریم، ۱۳۸۳: ۹۵)؛ قرآن ۲/۷۵ (وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ): «و سوگند یاد کنم بتنی ملامه‌کننده» (ترجمه تفسیر طبری، ۴/۱۳۹۳: ۱۹۶۰) «و سوگند یاد همی‌کنم به تن نکوهش‌گر» (برگردانی کهن از قرآن کریم، ۱۳۸۳: ۵۰۳) «و هر آینه سوگند یاد می‌کنم بدان تن که خود را کند به قیامت ملامت» (نسفی، ۱۳۹۰: ۱۱۱۵)؛ قرآن ۳۸/۷۴ (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ): «هر تنی بدانچه ساخت گروگان است» (ترجمه تفسیر طبری، ۴/۱۳۹۳: ۱۹۵۴) «هر تنی بدانچه ورزیده است موقوف بود به محاسبت» (نسفی، ۱۳۹۰: ۱۱۱۳)؛ قرآن ۱۳۰/۲ (وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِذَا مِنْ سَفَةِ نَفْسَةٍ): «و کیست که راغب نشود از کیش ابراهیم مگر آنکه نادان شود تن خویش را؟» (ترجمه تفسیر طبری، ۱/۱۳۹۳: ۱۰۲)؛ «و که باشد که بگردد از دین ابراهیم، مگر آنکه نادان شود تن او...» (بخشی از تفسیری کهن، ۱۳۸۲: ۱۰۳)؛ قرآن ۱۱۱/۱۶ (يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ): «آن روز که می‌آید هر تنی خصومت می‌کند از تن خویش با جان خویش، و تمام بدهند هر تنی را آنچه کرده بوده و ایشان‌اند که ستم نکنند بریشان» (ترجمه تفسیر طبری، ۲/۱۳۹۳: ۸۸۰)؛ قرآن ۱۹/۸۲ (يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يُؤْمَدُ لِلَّهِ): «آن روز نه پادشاهی دارد تنی مر تنی را چیزی، و فرمان آن روز - و دیگر روزها همه - خدای راست» (ترجمه تفسیر طبری، ۴/۱۳۹۳: ۱۹۹۴)؛ قرآن ۶۱/۲۴ (لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ): «نیست بر نابینا تنگی، و نه بر لنگ

تنگی، و نه بر بیمار تنگی؛ و نه بر تنهای شما...» (ترجمه تفسیر طبری، ۱۳۹۳/۳: ۱۱۲۲). برای برابری النفس و البدن با تن همچنین رک. کردی نیشابوری، ۲۵۳۵: ۷.

۴. نک قانون مدنی ایران، ماده ۷۳۴ - کفالت عقدی است که به موجب آن احد طرفین در مقابل طرف دیگر احضار شخص ثالثی را تعهد می‌کند.

۵. ترجمه پژوهشگران از موارد مربوط به پابندانی به تن با یکدیگر اختلاف دارد. چنان‌که پیشتر گفته شد، در همه این موارد، پریخانیان (و نیز عربیان) تن را برابر با برده گرفته است، اما ماتسوخ آن موارد را به برده شدن شخص به گروه نهاده شده در صورت ناتوانی داین به ادای دین خود تعبیر کرده است: پریخانیان: «اگر فرخ مهرین را به عنوان برده از آذرفرنبغ دوباره بپذیرد، آنگاه اگر آذرفرنبغ ادعا کند فرخ باید مهرین را تسلیم کند، وگرنه (آذرفرنبغ) می‌تواند فرخ را به جبران (عوض) مهرین گرفتار کند» (Perikhanian, 1997: 149). ماتسوخ: «اگر فرخ مهرین را به تن (به عنوان بدن، یعنی برده در اثر بدهی 'Schuld knecht') از آذرفرنبغ آزاد کند، (آنگاه) آذرفرنبغ هنگامی که بخواهد مهرین را به فرخ تسلیم می‌کند، وگرنه او مجاز است به عوض مهرین فرخ را دستگیر کند» (Macuch, 1993: 394). عربیان: «چنانچه فرخ مهرین را بعنوان برده از آذرفرنبغ باز بپذیرد، اگر آذرفرنبغ بخواهد فرخ (باید) مهرین را (به او) واسپارد، در غیر این صورت حق دارد که در ازای قیمت مهرین فرخ را گرفتار کند» (فرخ‌مرد بهرامان، ۱۳۹۱: ۲۴۴). نقل ترجمه بندهای دیگر مربوط به پابندانی به تن در اینجا ممکن نیست، اما در همه آنها همان پیش‌فرض‌های نادرست پیش‌گفته وجود دارد.

۶. دستنویس: HNA به جای HD

۷. دستنویس: HNA به جای HD

۸. این واژه در دستنویس آسیب دیده است، اما با مقایسه حروف باقی‌مانده از آن با واژه 'xwāhišn/hw'dšn' در همان صفحه (سطر ۱۱) آن را باید xwāhišn خواند. ماتسوخ (Macuch, 1993: 389) به همین صورت خوانده، اما پریخانیان (Perikhanian, 1997: 148) آن را dārišn خوانده که بی‌تردید نادرست است.

۹. دستنویس: HNA به جای HD

۱۰. گوشه صفحه ۸۹ دست‌نویس که پایان سطر نخست و بخشی از آخرین واژه سطر دوم را در بر می‌گیرد، از بین رفته است. به جای آن می‌توان دو واژه 'nibišt' و 'guft' را پیشنهاد کرد. رک. Perikhanian, 1997: 206

Macuch, 1993: 569

۱۱. رک. Modi: 1901, Corrigenda and Addenda, p. 15

۱۲. بخشی از این واژه از بین رفته. برای بازسازی مشابه رک. Perikhanian, 1997: 206 و Macuch, 1993: 569

۱۳. دست‌نویس در اینجا به اندازه دو سه واژه افتادگی دارد.

۱۴. دست‌نویس: hw'stkd'lšn' به جای hw'stkd'l'n'

## منابع

ابن زهره، ابوالمکارم عزالدین حمزه بن علی، ۱۳۷۵، غنیه النزوع الی علمی الاصول و الفروع، قم، مؤسسه الإمام الصادق.

ابن قدامه، ابومحمد موفق‌الدین عبدالله بن احمد، ۱۳۸۸/۱۹۶۸، المعنی، مکتبه القاهاه.

- ابواسحاق شیرازی، ابرهیم بن علی، ۱۸۷۹، *التنبیه فی الفقه علی مذهب الامام الشافعی*، تصحیح جوینبول، لیدن، بریل.
- ارجانی، فرامرز بن خداداد بن عبدالله، ۱۳۶۲، *سمک عیار*، به تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران، آگاه.
- بخاری، محمد بن عبدالله، ۱۳۶۹، *داستانهای بیدپای*، به تصحیح پرویز ناتل خانلری و محمد روشن، تهران، خوارزمی.
- برگردانی کهن از قرآن کریم، ۱۳۸۳، به کوشش علی رواقی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ترجمه قرآن ماهان، ۱۳۸۳، به تصحیح محمود مدبری، کرمان، دانشگاه شهید باهنر کرمان.
- ترجمه تفسیر طبری، ۱۳۹۳، به تصحیح حبیب یغمائی، تهران، دانشگاه تهران.
- زمخشری خوارزمی، جارالله ابوالقاسم محمود بن عمر، ۱۸۴۳، *مقدمه الأدب*، به کوشش یوهان گوتفرد و ترشتاین، لیبزیگ.
- شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، ۱۳۸۴، *المقنع*، قم، مؤسسه الإمام الهادی.
- فرخ‌مرد بهرامان، ۱۳۹۱، *مادیان هزار دادستان (هزار رأی حقوقی)*، پژوهش سعید عریان، تهران، علمی.
- قمی، حسن بن محمد بن حسن، ۱۳۶۱، *تاریخ قم*، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، به تصحیح سید جلال‌الدین تهرانی، تهران، توس.
- کردی نیشابوری، ادیب یعقوب، ۲۵۳۵، *کتاب البلغه*، به تصحیح مجتبی مینوی و فیروز حریرچی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- کرمینی، علی بن محمد، ۱۳۸۵، *تکمله الأصناف*، به تصحیح علی رواقی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- محقق حلی، ۱۴۰۸، *شرایع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام*، تصحیح و تعلیق عبدالحسین محمد علی بقال، قم، اسماعیلیان.
- محقق حلی، ۱۳۷۴، *ترجمه فارسی شرایع الإسلام*، ترجمه ابوالقاسم بن احمد یزدی، به تصحیح محمد تقی دانش‌پژوه، تهران، دانشگاه تهران.
- مرغینانی، برهان‌الدین ابوالحسن علی بن ابوبکر، ۱۴۱۷، *الهدایه شرح بدایه المبتدی*، مع شرح العلامة عبدالحیّ الکنوی، کراچی، اداره القرآن والعلوم الإسلامیه.
- معتقد الامامیه، متن فارسی در کلام و اصول و فقه شیعی از سده هفتم، ۱۳۳۹، به تصحیح محمد تقی دانش‌پژوه، تهران، دانشگاه تهران.
- نسفی، امام ابوحنیفه نجم‌الدین عمر بن محمد، ۱۳۹۰، *تفسیر نسفی*، ترجمه‌ای کهن از قرآن مجید به فارسی موزون و مسجع به ضمیمه آیات، به تصحیح عزیزالله جوینبی، تهران، سروش.
- Bartholomae, C. 1918, *Zum sasanidischen Recht I, Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie der Wissenschaften*, Heidelberg.
- Colditz, I. 2009, "Manichaean Time-Management: Laymen Between Religious and Secular Duties," in *New Light on Manichaeism*, Ed. Jason BeDuhn, Leiden, Brill, pp. 73–99.

- Daryaei, T. 2009, *Sasanian Persia: The Rise and Fall of an Empire*, London & New York, I.B. Tauris.
- Macuch, M. 1988, "Barda and Barda-dāri ii. In the Sasanian Period," *Encyclopaedia Iranica*, Vol. III, pp. 763–766.
- \_\_\_\_\_. 1993, *Rechtskasuistik und Gerichtspraxis zu Beginn des siebenten Jahrhunderts in Iran: die Rechtssammlung des Farrohmard i Wahrāmān*, Wiesbaden, Harrassowitz.
- \_\_\_\_\_. 2010, "Legal Constructions of Identity in the Sasanian Period," in *Iranian Identity in the Course of History: Proceedings of the Conference Held in Rome, 21-24 September 2005*, Ed. Carlo G. Cereti, Roma, Istituto Italiano per l’Africa e l’Oriente, pp. 193–212.
- \_\_\_\_\_. 2016, "'This is the Law of the Persians' – An Allusion to the Sasanian Law of Surety in the Babylonian Talmud," *Iran Namag*, Vol. 1, No. 2, pp. 18–27.
- Modi, J. J. 1901, *Mâdigân-i-Hazâr Dâdfstân, A Photozincographed Fasimile of a Ms. belonging to the Mânockji Limji Hoshang Hâtariâ Library in the Zarthoshti Anjuman Âtashbeharâm*, Poona, The Trustees of the Parsee Punchayet.
- Pagliari, A. 1935, "L’anticresi nel diritto Sāsānidico," *Rivista degli Studi Orientali*, Vol. 15, pp. 275–315.
- Perikhanian, A. 1983, "Iranian Society and Law," in *The Cambridge History of Iran*, Vol. 3(2), pp. 627–680.
- \_\_\_\_\_. 1997, *The Book of Thousand Judgements, A Sasanian Law-book, with Introduction, translation and Translation of the Pahlavi Text, notes, Glossary and Indexes*, tr. from Russian by Nina Garsoïan, Costa Mesa, California and New York, Mazda Publishers.
- Shaki, M. 1992, "Contracts ii. In the Parthian and Sasanian Periods," *Encyclopaedia Iranica* Vol. VI, pp. 221–226.
- Wiesehöfer, J. 2001, *Ancient Persia: From 550 BC to 650 AD*, tr. Azizeh Azodi, London and New York, I.B Tauris.





